

تکفیر شدگی یا نقد ناپذیری؟

راستی آزمایی ادعاها و سوء تفاهمهای عبدالکریم سروش - ۱



محسن کدیور

۱۴ شهریور ۱۴۰۱

موضوع این مقاله پاسخ به اهمّ اتهاماتی است که عبدالکریم سروش در مرداد ماه جاری متوجه اینجانب کرده است. در اینجا به اتهام تکفیرگری و سوء تفاهم‌هایی خواهم پرداخت که پیرامون مقاله [طیف‌های جدید اسلامی](#) [در ایران معاصر](#): تندروها، نوسنتی‌ها و تجدیدنظرطلبان دینی (۸ اسفند ۱۴۰۰) (از این به بعد «طیف‌های جدید اسلامی») برخاسته است. مقاله بعدی که متعاقبا منتشر می شود به دو موضوع اختصاص خواهد داشت: اهمّ سوء تفاهم‌های برخاسته پیرامون سلسله مقالات [«چالش اسلام و قدرت](#): نقد ادعای پیامبر اقتدارگرای عبدالکریم سروش» (۱۴۰۰-۱۳۹۹) (از این به بعد «چالش اسلام و قدرت»)، و دیگری کوچ عبدالکریم سروش از نواندیشی دینی به تجدیدنظرطلبی اسلامی.

این دو مقاله در حقیقت «دفاعیه شخصی» است. نویسنده بسیار متأسف است که بحث «نقد ساختاری اندیشه» به بحث حاشیه‌ای اتهامات شخصی و در نتیجه دفاع و رفع این اتهامات منحرف شده است. نهایت کوشش خود را کرده ام تا بحث به مسیر اصلی «نقد اندیشه» بازگردد. مقاله حاضر شامل دو بخش و یک خاتمه است. هر بخش از چند بحث تشکیل شده است. این مقاله شامل یازده بحث مسلسل است. جمع بندی مقاله در انتهای آن آمده است. خوانندگانی که حوصله خواندن متنهای بلند را ندارند می‌توانند آن را مطالعه کنند. پیشاپیش از پیشنهادات و انتقادات اهل نظر استقبال می‌کنم. (۱) پیشینه کوتاه بحث را می‌توانید در پانوشت مطالعه کنید. (۲)

از آنجا که مبانی نظری این دو مقاله در مقاله پیشین صاحب این قلم، به نام «از «ملاکهای مسلمانی» تا «مؤلفه های اسلام»: تفاوت بنیادی «تکفیرگری» با «نقد ساختاری»» (۳۰ مرداد ۱۴۰۱) (از این به بعد «از ملاک مسلمانی تا مؤلفه های اسلام») شرح و بسط یافته است، ضرورت دارد که پیش از پرداختن به بحث اصلی مقاله حاضر اهم مباحث و نتایج آن مقاله را در اینجا ارائه کنم.

۱. در احکام ارتداد در اهل سنت که توسط دادگاه صادر می شود متهم به ارتداد حق دفاع دارد. در فقه سنتی شیعه برای فردی که مهدورالدم محسوب شده، یا به ارتداد یا سبّ النبی محکوم شده، حق دفاع پیش‌بینی نشده است.

۲. ایمان و کفر اموری کاملاً شخصی هستند. این که کسی در باطن واقعا مؤمن یا کافر است، داورش خداوند در آخرت است. در دنیا احراز آن یک راه بیشتر ندارد: اظهار خود شخص که من مسلمان یا کافر هستم. دیگران هم مجاز به تجسس نیستند.

۳. برای کافر شدن مسلمان یا ارتداد وی سخنان خودش با «دلالت مطابقی» بر خروج او از اسلام لازم است. ارتداد و کفر با دلالت‌های تضمینی و التزامی اثبات نمی شود.

۴. در اسلام نواندیش از ارتداد جرم‌زدایی شده، یعنی مرتد هیچ مجازات دنیوی ندارد، خصوصاً اعدام.

۵. همانگونه که تنها ضابطه در کفر و ایمان اقرار خود شخص است، تنها ضابطه در تکفیر نیز اقرار خود متهم به تکفیرگری به تکفیر کردن است، به دلالت مطابقی و صریح.

۶. «تکفیر تلویحی» یا «شبه تکفیر» فاقد هرگونه معنای محصل فقهی یا حقوقی و بازی با الفاظ است. این ادعا که «سخنان شما بوی تکفیر می‌دهد»، معادل این ادعاست که «سخنان شما بوی کفر می‌دهد». هر دو ادعا به یک میزان و به یک دلیل باطل و ناموجه است.

۷. «ملاک مسلمانی» و «مؤلفه‌های اسلام» دو بحث کاملاً متمایز هستند. اسلام در این دو تعبیر یکی نیست. اسلام در اولی «اسلام ظاهری» است، در دومی «اسلام واقعی» است.

۸. وقتی در مؤلفه‌های اصلی اسلام معرفی شده توسط کتاب و سنت خدشه می‌شود، ملاک اسلامی بودن چیست؟! (پرسش بسیار صریح)

۹. نقد ساختاری امور منتسب به اسلام که بحثی الهیاتی است، هیچ ربطی به نسبت تکفیرگری که بحثی فقهی آن هم در اسلام سنتی (نه اسلام نواندیش) در حوزه ایمان و کفر شخصی است، ندارد.

۱۰. هر کسی آزاد است نظری را ابراز کند که به باور رایج مسلمان «انحلال اسلام» محسوب می‌شود. از آن سو منتقدان هم به همین میزان (یعنی بدون هیچ محدودیتی) آزادند افراد یادشده را نقد ساختاری کنند.

۱۱. نه دسته اول مرتد، کافر و خارج از اسلام هستند، چرا که خود را مسلمان می‌دانند؛ نه دسته دوم تکفیرگر؛ چرا که اولاً در اسلام نواندیش تکفیر بلاموضوع است؛ ثانیاً تکفیر (متعلق به اسلام سنتی) بحثی فقهی است، و در بحث الهیاتی اتهام تکفیر خروج از محل نزاع است؛ ثالثاً نقد ساختاری را نمی‌توان با برچسبِ ناچسبِ تکفیرگری نادیده گرفت.

۱۲. آنچه در بحث الهیاتی در میدان «آزادی بیان» لازم است رعایت شود موازین علمی و اخلاقی است. در این صورت این‌گونه مباحثات مفید و باعث ارتقای اندیشه اسلامی است.



بخش اول. بهتان صدور حکم ارتداد عبدالکریم سروش

آیا تا کنون هرگز فقیهی یا شورایی فقهی یا ولی فقیه یا دادگاهی حکم ارتداد یا تکفیر سروش را صادر کرده است؟ طبق کدام مدرک؟ این بخش به پاسخ به پرسشهای فوق اختصاص دارد، و مشتمل بر چهار بحث است.

بحث اول. ادعاهای سروش بر تکفیر شدن

این بحث بر ادعای تکفیر شدن سروش از جانب دیگران (غیر از کدیور) متمرکز است. سروش ادعا کرده است که: «دهانش را دوختند، دفترش را سوختند، قلمش را شکستند و راه نان و نفس را بر او بستند. به سال ۱۳۸۸ که جهل مقدس و شرک تقوانام معرکه گردان سیاست بود و بیداد استبداد بالا گرفت، حکم ارتداد بر او راندند و داغ تهمت جاسوسی و ناموسی بر او نهادند. دیوان و دیوانیان بر شکستن جسم و جانس همداستان شدند، شغلش را ستانند، نامش را از صحیفه عمل زدودند، اجرت خدمات سی ساله اش را به غارت بردند و او را جلای وطن ناگزیر کردند.» (۴) همو در سال ۱۳۹۱ نوشته است: «صاحب این قلم خود به سبب نقد دین تکفیر و زخم ارتداد بر چهره^۵ دارد و دیری است که صلیب مرگ خود را بر دوش می کشد.» (۵)

وی ماه بعد ضمن توضیح نظراتش درباره کلام الله نبودن قرآن می گوید: «آیت الله [ناصر] مکارم شیرازی و آیت الله [حسین] نوری همدانی و برخی دیگر از مراجع تقلید واکنشهای تندی به سخنان من نشان دادند. اما آیت الله [سیدعلی] خامنه ای جلو آنها را گرفت. من اگر هیچ جا تحسین نکنم، در این یک مورد آقای خامنه ای رهبر سیاسی ایران را تحسین می کنم که در یک سخنرانی در شیراز به روحانیون قم تذکر داد که دوران، دوران تکفیر نیست و اگر تنها کسی بخواهد مواجهه ای بکند، باید مواجهه عالمانه و نقادانه باشد و به این ترتیب راه آن سخنان درشت را بستند و به آنها - قم - حالی کردند که از این پس اگر کسی می باید زبان و دهان به تکفیر بگشاید علما نیستند، بلکه شخص رهبر عالیقدر است و این مقام از آن اوست». (۶)

بررسی: در مورد ادعای اول تکفیرشدگی: «به نظر می رسد این نسبت صحت ندارد. اولاً محکومیت به ارتداد در سال ۱۳۸۸ صادر نشده، بلکه مربوط به سال ۱۳۸۹ است! ثانیاً یک منبع بیشتر ندارد و آن روزنامه کیهان است، که منبع پایگاه اطلاع رسانی عبدالکریم سروش اذعان کرده در پایگاه اطلاع رسانی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم از آن عین واثری نیست. (۷) در حد اطلاع من تا کنون هیچ مرجع تقلید یا فقیه شناخته شده ای حکم ارتداد سروش را صادر نکرده است.» (۸) ادعای دوم اشعار بر این دارد که مفتیانی حکم ارتداد و تکفیر سروش را صادر کرده اند. علیرغم جستجوی فراوان هیچ مدرکی دال بر این ادعا به دست نیامد. اگر مراد وی تکفیر شرعی از سوی فقها باشد این ادعا خلاف واقع است. اما تفسیر وی از سخنان رهبر جمهوری اسلامی این است که رهبری مانع صدور حکم تکفیر از سوی مراجع است، چرا که به زعم رهبری حکم تکفیر و ارتداد از شئون ولی فقیه است. خامنه ای هم تا کنون (غیر از تأیید حکم اعدام سلمان رشدی از سوی بنیانگذار جمهوری اسلامی) حکم ارتداد یا تکفیر هیچکس را «علناً» صادر نکرده است. (۹)

بحث دوم. ادعای تکفیر شدن سروش از سوی کدیور

الف. سروش نخستین بار در بهمن ۱۳۹۴ به کدیور تهمت زد که وی را تکفیر کرده است. عین عبارت وی: «من حتی پاره‌ای از روحانیان را که انتظار از آنها نمی‌رفت می‌بینم که کم کم در ایمان روشنفکران دینی تشکیک

می‌کنند و سلاح زنگ‌زده‌ی تکفیر را که هیچ برشی ندارد جز به نفع حاکمان جائر، به‌دست گرفته‌اند. این یک خطای مسلم شرعی و تاریخی است. روشنفکران دینی باید پشت به پشت هم کار بکنند و بدانند که هیچ کس پشتیبان آنها نیست جز خودشان و خدایشان. و میدان را اگر خالی کنند، جایشان را جاهلان و مستبدان و متحجران پر خواهند کرد.» (۱۰)

به سروش چنین پاسخ دادم: «یکی از کژخوانی‌های ادبیات معاصر دینی این است که هر کس فکر غیرمعارفی را در این حوزه نقد جدی کرد، الزاما حربه‌ی زنگ‌زده‌ی تکفیر به‌دست گرفته و با حرامیان استبداد دینی همراهی کرده و در ایمان دینی گوینده یا نویسنده‌ی دگراندیش تردید کرده است. یعنی نقد دگراندیشی دینی به تکفیر و تشکیک در ایمان دگراندیش فروکاسته می‌شود. خلط دو مقام به استنتاج ناصواب مذکور انجامیده است: مقام اول ایمان شخصی و مقام دوم آراء علمی درباره دین. مقام اول امری شخصی است. داور آن خداوند در آخرت است. تا کسی خود را مسلمان می‌داند مسلمان است. ابراز هر نظر و انجام هر عملی به‌ویژه از سوی یک دانشمند تا وقتی که خود را مسلمان می‌داند باعث خروج وی از اسلام نمی‌شود. مقام دوم نظر ابراز شده جدا از شخصیت و باور گوینده امری مستقل و قابل نقد است، و نقد آن تلازمی با نفی ایمان شخصی گوینده یا نویسنده‌ی نقدشده ندارد. به عبارت دیگر مقام دوم مقام «ماقال» است (قول، سخن گفته‌شده) که مستقل از «مَنْ قال» (گوینده) قابل بحث است و نباید این دو را با هم خلط کرد. نقد «ماقال» تلازمی با به چالش کشیدن باور «مَنْ قال» ندارد و مستقل از آن است. (۱۱)

ب. سروش به تکذیب من توجهی نکرد و هفت سال بعد در سه نوبت در تاریخهای ۳، ۱۳ و ۲۳ مرداد ۱۴۰۱ (دو نوبت نخست کتبی و نوبت سوم شفاهی) با یکی از غیرمنتظره‌ترین و ضداخلاقی و خشونت‌بارترین زبان‌های ممکن مرا به تکفیر خود متهم کرد. در هر یک از این موارد وی چندین بار بهتان بزرگ تکفیر را تکرار کرد.

بحث سوم. چرا سروش تکفیر نشده است؟

الف. به چهار دلیل زیر سروش حتی بر اساس موازین فقه سنتی قابل تکفیر نیست و تکفیر هم نشده است:

دلیل اول. وی هرگز توحید و نبوت (مفاد اجمالی شهادتین) را انکار نکرده است. در مورد انکار ضروری دین

نیز دو شرط آن در مورد وی تا کنون محقق نشده است، زیرا اولاً او تلازمی بین انکار این امور و انکار نبوت قائل نیست، ثانیاً اموری را که انکار کرده ضروری دین نمی دانسته است.

دلیل دوم. مواردی از مؤلفه های اصلی اسلام (به تلقی رایج) را وی انکار کرده اما به باور خود دلایلی برای

این انکار در دست دارد. بنابراین، از منظر فقه سنتی او در این موارد گرفتار «شبهه علمی» است و احتمال عقلایی بودن این شبهات منتفی نیست. لذا قاعده «تدرأ الحدود بالشبهات» در مورد ایشان جاری می شود.

دلیل سوم. مدرک یا شهادت صریح و معتبری دال بر انجام افعال یا صدور افعالی که موجب ارتداد ایشان

بشود در دست نیست؛ هیچیک از اقوال وی (مکتوبات منتشرشده یا موارد ضبط و پخش شده در فایل های صوتی و تصویری) به «دلالت مطابقی» بر نفی توحید یا انکار نبوت دلالت ندارد. به علاوه، ایشان نه تنها بر اختیار کردن کفر و خروج از اسلام هرگز اقرار نکرده، بلکه برعکس خود را صریحاً مسلمان می داند.

دلیل چهارم. هیچ حکم معتبری از هیچ فقیه، شورای فقهی، ولایت فقیه و محکمه شرعی دال بر ارتداد،

تکفیر و خروج سروش از اسلام صادر نشده است. برعکس بسیاری از منتقدان وی بر خدماتش در دوران متقدم اشاره کرده و از او خواستار جبران شده اند. سروش متقدم مناسبات حسنه ای با بنیانگذار جمهوری اسلامی داشته، به اعتراف مکرر سروش متاخر رهبر فعلی جمهوری اسلامی هم از مخالفان تکفیر افراد از سوی حوزه های علمیه محسوب می شود.

ب. به چهار دلیل زیر سروش در فقه نواندیش نیز قابل تکفیر نیست و هرگز تکفیر هم نشده است. مراد فقه

نواندیش فقهی است که امثال محسن کدیور از آن دفاع می کنند.

دلیل اول. دلایل اول تا سوم پیش گفته اینجا هم عینا جاری است، با این تفاوت که اینجا اثبات ارتداد یک راه بیشتر ندارد و آن اعتراف خود فرد است. سرورش خود را مسلمان می داند، پس بدون هیچ شک و شبهه ای تا وقتی که خود را مسلمان می داند محکوم به مسلمانی است.

دلیل دوم. در اسلام نواندیش اصولا تکفیر و حکم ارتداد دیگران بلاموضوع است. هرکس بگوید مسلمان است محکوم به مسلمانی است، و تنها زمانی خارج از اسلام و کافر محسوب می شود که خودش صریحا اعلام کند که از اسلام خارج شده و کافر شده است. وی هرگز چنین نکرده، لذا هم‌چنان مسلمان است.

دلیل سوم. (از منظر بسیاری از مسلمانان از جمله نواندیشان دینی) آراء سرورش مؤلفه های اصلی اسلام در باره خدا، وحی، قرآن، معاد، و امامت (از مؤلفه های اصلی تشیع) را مورد چالش ساختاری قرار داده است. اما با توجه به اینکه او هم‌چنان خود را مسلمان می داند این آراء متفاوت کمترین دلالتی بر خروج وی از اسلام، ارتداد و کفر ندارد و وی هم‌چنان محکوم به مسلمانی است.

دلیل چهارم. هیچ فقیه نواندیشی سرورش را تکفیر نکرده، حکم ارتداد یا خروج او را از اسلام صادر نکرده است، چرا که هم‌چنان که گذشت در اسلام نواندیش ضابط اسلام ظاهری خود فرد است، و هیچ کس از جمله فقها مجاز نیست مسلمانی کسی که خود را مسلمان می داند انکار کند.

ج. علاوه بر چهار دلیل کلی پیش گفته دو نکته مصداقی اینجا قابل ذکر است: اول. کدیور هرگز سرورش و هیچ کس دیگر را نه تنها تکفیر نکرده و حکم به ارتداد نداده است، زیرا او اصولا به تکفیر و ارتداد قائل نیست؛ بلکه برعکس، وی سرورش را تا زمانی که خود را مسلمان می داند محکوم به مسلمانی می داند. دوم. نقدهای ساختاری کدیور به آراء سرورش متأخر به جای خود باقی است، و هیچ منافاتی با قول به مسلمانی سرورش ندارد. به تفصیلی که در مقاله «از ملاک مسلمانی تا مؤلفه‌های اسلام» (۳۰ مرداد ۱۴۰۱) خطوط کلی آن گذشت.

بحث چهارم. پنهان کردن نقدناپذیری با بهتان تکفیر

الف. کسی را که خود را مسلمان می داند نمی توان کافر و مرتد معرفی کرد. به این ترتیب، کسی (کدیور) را که صریحاً می گوید من اولاً قائل به تکفیر و ارتداد نیستم، ثانیاً هیچ کس (از جمله سروش) را تکفیر نکرده ام نمی توان متهم به صدور حکم تکفیر و ارتداد کرد. در هر دو مقام ملاک اظهار نظر صریح خود شخص است، نه هیچ چیز دیگر.

ب. اگر به نظر کسی قول و فعل مسلمانی «ملازم» با نفی نبوت و انکار اسلام است در حالی که خود آن مسلمان قائل به چنین تلازمی نیست، آن فرد محکوم به مسلمانی است و نسبت دادن نامسلمانی و کفر به وی تهمت و افتراست. بر همین منوال اگر کدیور اولاً صریحاً به لحاظ نظری منکر تکفیر و ارتداد است، و ثانیاً عملاً منکر صادر کردن حکم ارتداد و تکفیر سروش است، به توهم اینکه فلان نقد ساختاری کدیور به وی به زعم سروش «ملازم» تکفیر و ارتداد و خروج از اسلام است، نمی توان تکفیر کردن سروش را به کدیور نسبت داد؛ چون این ملازمه نزد کدیور مخدوش است. سروش تکفیر را با تلقی «عوامانه» به کار می برد، اما از آن نتیجه «فقهی» می گیرد. این مغالطه محض است. بگذریم از اینکه کدیور نه تنها به معنای فقهی و تخصصی سروش را تکفیر نکرده، بلکه حتی با همان تلقی عوامانه هم سروش را تکفیر نکرده است.

پ. کدیور به لحاظ فقهی و در سطح اسلام ظاهری سروش را (تا زمانی که وی خود را مسلمان می داند) محکوم به مسلمانی می داند. نقد ساختاری کدیور به سروش نقدی الهیاتی و مربوط به اسلام واقعی (غیرظاهری) است که سروش منکر وجود آن است. اینکه رأیی «انحلال اسلام» یا «تجدیدنظر در اسلام» یا به معنی «آوردن دینی جدید» است، بحثی علمی و کلامی است و از این انتقادات در طول تاریخ اسلام بین متألّهان و متکلمان به وفور یافت می شود. هیچ کس این نسبتها را به معنی صدور حکم تکفیر و ارتداد تلقی نکرده است. به عنوان نمونه به یک مورد اشاره می کنم:

برخی نقدهای بسیار تند و تیز شیخ مفید به استادش شیخ صدوق چنین است: «این نظری است که صاحبش را در دینش زیان می‌رساند، و پافشاری بر آن او را از بصیرت جویی باز می‌دارد.» (۱۲) شیخ مفید اظهار نظر شیخ صدوق را در باب تقیه مضر به دین او دانسته است!

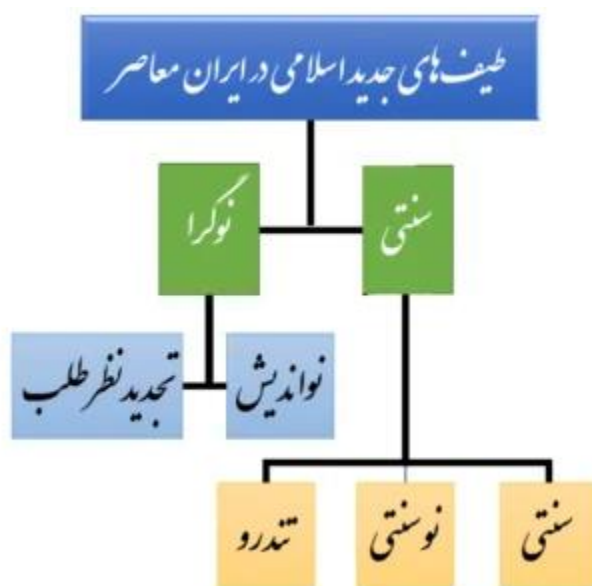
شیخ مفید در نقد دیدگاه شیخ صدوق در من لایحضره الفقیه نوشته است: «او [صدوق] در موضوعی خود را به تکلف انداخته که فراتر از بضاعت اوست! از این رو نقصان علمی و ناتوانی خود [در فهم و درک این موضوع] را نشان داده است، در حالی که اگر از کسانی بود که توفیق رشد [علمی] یافته‌اند، به آنچه نسبت به آن بی‌اطلاع است و در حوزه تخصص او نیست و به شناخت روش [تحقیق در آن] راه نیافته است نمی‌پرداخت. اما تمایلات [انسانی] صاحبش را هلاک می‌کند. از سلب توفیق به خدا پناه می‌بریم و از او می‌طلبیم که ما را از گمراهی ایمن دارد.» (۱۳) این یکی از تندترین نقدهای یک متکلم/الهی‌دان نسبت به یک محدث است که اتفاقاً استاد او هم بوده است.

شیخ مفید در نقد دیدگاه شیخ صدوق درباره سهو النبی نوشته است: «این همان دیدگاهی است که نه یک مسلمان و نه یک متدین [به دیگر ادیان] و نه یک موحد به آن تمایل پیدا می‌کند؛ و نه [حتی] یک ملحد [گنجانیدن آن] در تعریف نبوت را مجاز می‌شمارد؛ در حالی که این لازمه سخنانی است که از او [صدوق] درباره رأی او مبنی بر سهو النبی نقل کردم است. رأیی که او را بیمار کرده است، و بر ضعف عقل و انتخاب نادرست و فساد تخیل او دلالت دارد.» (۱۴) آیا کسی از این نقدهای بسیار تیز و تند تکفیر شدن شیخ صدوق توسط شیخ مفید برداشت کرده است؟! فاعتبروا یا اولی الابصار.

اینکه سروش بین این دو سنخ بحث، یعنی بحث فقهی و بحث کلامی تمایزی قائل نشده، یا به خاطر این است که نمی‌داند، که اگر نمی‌داند امیدوارم توضیحات مبسوط مقاله قبل برای رفع ابهام وی کافی باشد؛ اما اگر می‌داند و با این همه بر بهتان تکفیر پافشاری می‌کند «علت» دارد، که از مقوله دیگری است، و بحث علمی مفید فایده نیست.

ت. سروش به شهادت نحوه مواجهه با اغلب قریب به اتفاق منتقدانش «نقدناپذیر» است و با خشن ترین زبان ممکن منتقد را تحقیر، تخفیف و تخریب کرده است. شواهد نقدناپذیری وی در مقالاتی منتشر شده است. (۱۵) در حد اطلاع، واکنش وی به نقدهای کدیور در زمره خشن ترین، خشمگینانه ترین، و برآشفته ترین واکنشهای سروش به منتقدانش تا کنون بوده است. چرا؟

ث. سروش می توانست به نقدهای کدیور در سلسله مقالات «چالش اسلام و قدرت» و تقسیم بندی او در مقاله «طیفهای جدید اسلامی» پاسخ منطقی دهد. اما او راه دیگری انتخاب کرد و به جای پاسخ علمی با حربه بهتان تکفیر، خشونت غلیظ گفتاری و افترا به میدان آمده است، تا رقیب را «به هر قیمتی ولو ضداخلاقی» از میدان به در کند. کسی که توان علمی پاسخ منطقی دارد به خشونت گفتاری، اهانت و بهتان متوسل نمی شود.



بخش دوم. سوء تفاهمهای مرتبط با مقاله طیفهای جدید اسلامی

از میان همه این اتهاماتی که در شش هفته اخیر متوجه من شده است، به اظهارات مکتوب و شفاهی منتشر شده خود سروش در مرداد ماه جاری اکتفا می کنم. (۱۶) اگرچه دو متن مکتوب منتشر شده وی آکنده از خشونت گفتاری است، این را به عمد بی جواب می گذارم و بحث را بر اتهاماتی که وارد کرده متمرکز می کنم. اگرچه این

اتهامات هم خروج از محل نزاع و دقیقا گریز از پاسخ به نقدهای ساختاری اینجانب است، اما برای راستی آزمایی چاره‌ای جز تحلیل انتقادی آنها در حد ضرورت نیست. این بخش متمرکز بر سوء تفاهمهای مرتبط با مقاله طیفهای جدید اسلامی است، (۱۷) و شامل هشت بحث است.

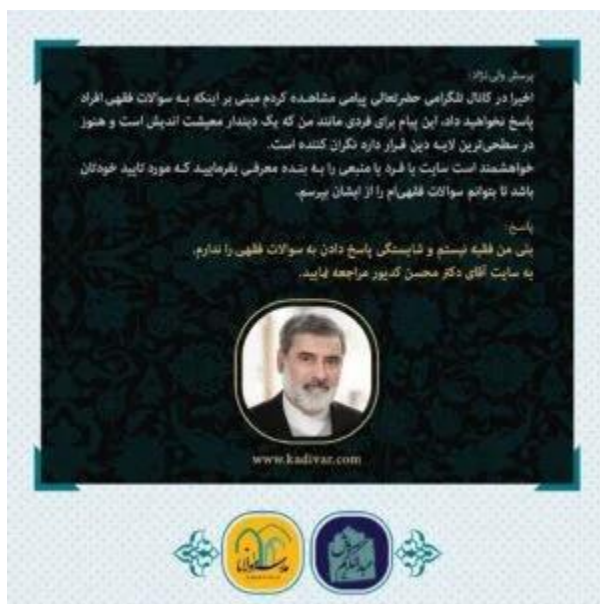
بحث پنجم. چماق تکفیر

الف. سروش در سه واکنش در مرداد ماه جاری مجموعاً «۲۸ مرتبه» صریحا مرا به تکفیر خودش متهم کرده است! به عنوان مثال: «بانگ تکفیر برداشت و نیت نهان خود را آشکار کرد» یا «چماق تکفیر را بلند کرد». البته او نوشته است که این تکفیرگر «در حدّ و مرتبتهی نیست که بتواند کسی را تکفیر کند یا تکفیرش نفوذ و خریداری داشته باشد، یا آن روشنفکران بیمی از تکفیر او یا حاجتی به تأیید او داشته باشند.» خوب است بپرسیم که اگر رتبه علمی کدیور در چنین مرتبه نازلی است، چرا افلاک نشینان معرفت نگران شده اند؟!

سروش در ادامه اضافه کرده «نواندیشان دینی نباید و نمی‌توانند از این بدعت شنیع تکفیر که آب زلال نواندیشی را تیره و تابه کرده، آسان و سبک بگذرند، بل شایسته است که تکفیر و تکفیرگران را بالاتفاق نهی و تقبیح کنند.» اکنون که چندین هفته از دو دعوت عام وی گذشته می‌توانیم آزمون کنیم که چند نفر دعوت او را اجابت کرده اند. (۱۸) از قضا سرکنگبین صفرا فرود. نواندیشان دینی سروش را نقد و ادعای تکفیرشدگی او را نفی کردند، نه برعکس. (۱۹)

ب. سروش در تمثیلی کاملا بهداشتی! می‌پرسد: «چه لطف و افتخاری دارد پا در نعلین شیخ قاسم اسلامی کردن و دکتر شریعتی را به تازیانه تکفیر نواختن و بر سر منبر بر کتابش آب دهان افکندن؟» اصلا تکفیری اتفاق نیفتاده است که کسی خود را شریعتی بیندارد و رقیبش را در حد فلان منبری تنزل دهد. به یاد سروش می‌آورم که اولاً وی از اوایل سال ۱۳۸۸ تا حوالی بهمن ۱۳۹۹ پرسشهای فقهی علاقه مندانش را برای پاسخ به کدیور ارجاع می‌داد. (۲۰) ثانیاً زمانی که اعلام کرد دیگر به سوالات فقهی افراد پاسخ نخواهد داد، کاربری از او پرسیده:

«خواهشمند است سایت یا فرد یا منبعی را به بنده معرفی بفرمایید که مورد تایید خودتان باشد تا بتوانم سوالات فقهی‌ام را از ایشان بپرسم.» سروش در تاریخ ۳۰ مهر ۱۳۹۹ پاسخ داد: «بلی من فقیه نیستم و شایستگی پاسخ دادن به سوالات فقهی را ندارم. به سایت آقای دکتر محسن کدیور مراجعه نمایید» این پرسش و پاسخ را وی در کانال تلگرام رسمی خود منتشر کرده حتی عکس نوشته ای هم ضمیمه کرده است! سروش چه اشتباهی می کرده است که دوازده سال علاقه‌مندانش را به فردی از سنخ شیخ قاسم اسلامی ارجاع می‌داده است! (۲۱)



ج. سروش نوشته است: «همین نحوه مواجهه تکفیری با مرحوم نصر حامد ابوزید و صدور حکم رسمی ارتداد از جانب علمای قشری موجب غوغای عنیفی شد که رسوایی آن عالم و آدم فراگرفت و حاصل آن تشنیع و تکفیر چیزی نبود جز رفعت نام آن مرحوم و بدنامی و خواری ابدی آن قشریان و شنعت زنان. آن مرحوم هم کتاب دردمندانه‌ای نوشت تحت عنوان التفکیر فی زمن التکفیر.»

در پاسخ به چند نکته باید توجه کنیم: اولاً ابو زید در همین کتاب «التفکیر فی زمن التکفیر» چنین نوشته است: «پژوهشگر در نقد گفتمان دینی معاصر بین «دین» و «اندیشه دینی» که قداست و اطلاق را از دین کسب نمی‌کند تفاوت قائل است. بلکه [این اندیشه دینی] همان اجتهادات بشری برای فهم متون دینی و تاویلات آن

است. به همین جهت نباید پرداختن وی به دیدگاه‌های فقهای پیشین و نویسندگان دینی جدید و محاکمه اندیشه‌ی آنان را حمله و تعرض به [خود] دین تلقی کرد. بلکه این فرایند نوعی اجتهاد است که صاحب آن اگر بر خطا باشد اجر می‌گیرد و اگر بر حق باشد به اجر و پاداش دوچندان نائل می‌شود.» (۲۲) این نشان می‌دهد که ابو زید اولاً «در این کتاب» و ثانیاً «در زمان صدور حکم ارتداد» به نواندیشی دینی نزدیک‌تر است تا به تجدیدنظرطلبی دینی! (۲۳)

ثانیاً می‌دانیم که ابو زید در پی درخواست رسمی برای ارتقا به رتبه استادتمامی در دانشگاه قاهره تکفیر شد. دو عضو کمیته ارتقا صلاحیت علمی او را تایید کردند. عضو سوم عبد الصبور شاهین استاد ادبیات عربی دارالعلوم قاهره بود که ابو زید را به مقابله با ایمان اسلامی متهم کرد و با ارتقای او مخالفت نمود. وی سپس هم در مسجد خود به طور علنی و صریح حکم ارتداد او را صادر کرد. گروه جهاد اسلامی شاخه مصر به رهبری ایمن الظواهری هم اعلام کرد حکم اعدام ابوزید مرتد را اجرا خواهد کرد. جزئیات حکم ارتداد ابوزید از سوی دادگاه بدوی و تجدید نظر امور شخصیه شهر جیزه مصر را در مقاله قبلی آوردم. وعده داده بودم که نکات دیگری هم در این زمینه هست. (۲۴) و اینک در اینجا به آن نکات اشاره می‌کنم.

از جمله انگیزه‌های شاهین در این امر این بود که ابوزید در یک از کتابهایش از شرکت سرمایه‌گذاری ریان انتقاد کرده بود؛ شرکتی که شاهین از مشاورانش بود. از زبان خود ابوزید بشنویم: «من از مردان مقدسی انتقاد کرده بودم که از شرکتهای سرمایه‌گذاری اسلامی حمایت کرده بودند. اینها همان‌هایی بودند که از جیب مردم مصر سرقت کرده بودند. این شرکتهای سرمایه‌گذاری با نام اسلام پول مردم را بالا کشیده بودند. دقیقاً به همین دلیل مرا به ارتداد محکوم کردند.» (۲۵)

محمد عماره (۲۶) از منتقدان منصف ابو زید با تکفیر وی مخالفت کرد، چرا که ابو زید صریحاً نوشته بود: «من مسلمانم و به مسلمانی خود افتخار می‌کنم، به خدا و رسول (علیه الصلاة والسلام) و روز قیامت اعتقاد دارم.» (۲۷) چنین فردی حتی با ضوابط فقه سنتی هم قابل تکفیر نبوده است یعنی حکم به ارتداد او حتی بر موازین

سنتی هم بی پایه است. راستی نقد من به آراء سروش از کدام حیث قابل مقایسه با صدور حکم ارتداد ابو زید توسط عبدالصبور شاهین است؟!

د. سروش خطاب به من نوشته است: «خوشمزه اینکه ادعای نقد علمی هم می‌کند! گویی آن روشنفکران فرق میان نقد علمی و تکفیر را نمی‌دانند!» و ادامه داده «با چنین کسی که تکفیرگرانه باب «نقد علمی» را بروی خود و دیگری می‌بندد چه باید گفت؟»

اولا آری من استدلال کردم که سروش نقد علمی مرا به حساب تکفیر گذاشته است. آنچه او تکفیر پنداشته تلقی عوامانه از تکفیر است. با استدلالهایی که در مقاله «از ملاک مسلمانی تا مؤلفه های اسلام» عرضه شد تفاوت فاحش نقد علمی و تکفیر فقهی مشخص شد. ثانيا معلوم شد نسبت تکفیرگری به این‌جانب بهتان محض است. ثالثا آن‌که باب «نقد علمی» را به‌روی خود و دیگری بسته ایشان است نه این‌جانب. بار اولی که سروش حربه زنگ زده بهتان تکفیر را در سال ۱۳۹۴ علیه من بلند کرد به او تذکر دادم نتیجه بهتان تکفیر «انسداد باب نقد علمی» است. اینک وی همان ادعا را علیه من تکرار کرده است! هذّه بضاعتنا رُدّت الینا (یوسف ۶۵)، این سرمایه ماست که به ما بازگردانده شده است).

بحث ششم. بوی تکفیر و تعارف دوستی

سروش نوشته است: «چون خود فهمیده که سخنانش بوی تکفیر می‌دهد، برای دفع دخل مقدر تعارف سرد و سستی می‌کند که من هم‌چنان «آنها را مسلمان و دوست خود می‌دانم!» گویی تناقض گفتار و رفتارش بر کسی مخفی می‌ماند!»

تعریض سروش در اینجا به این سخن من است: «این‌جانب به برخی از این طیف‌های پنج‌گانه انتقاد دارم و انتقادات خود را نیز به شیوه علمی و اخلاقی ابراز کرده و می‌کنم. واضح است که با بسیاری از مسلمانان سنتی، نوسنتی، نواندیش و تجدیدنظرطلب از جمله شخصیت‌های محترمی که از آنها در کلیپ و سرمقاله نامبرده شده

«دوست» هستیم و به لحاظ سیاسی هم‌موضع و مشترکا منتقد جمهوری اسلامی هستیم. اما مواضع مشترک سیاسی باعث نمی‌شود نقدهای دینی نادیده گرفته شود.» (۲۸)

اولا «بوی تکفیر» آن هم با تلقی عوامانه آن هیچ تلازمی با تکفیر فقهی ندارد و از آن کاملا بیگانه است. ثانيا آنچه نوشته ام «تعارف سرد و سست» نبوده، عین واقعیت بوده است، و شاهد و مدرک دارد، (۲۹) از جمله در نسخه انگلیسی کتاب «توهین به مقدسات و ارتداد» نوشته ام «عبدالکریم سروش شناخته شده ترین روشنفکر دینی معاصر ایران» است، سپس نزدیک یک صفحه رأی او درباره ارتداد را توضیح داده ام. (۳۰) این همان کتابی است که وی در نوشته اخیرش این‌گونه آن را استهزاء کرده است: «[کدیور ادعا می‌کند] من کسی را تکفیر نکرده ام برای اینکه هفت سال پیش کتابی نوشته‌ام در ردّ ارتداد که ترجمه هم شده است. این‌است دلیل دندان‌شکن ایشان!» به نظر می‌رسد اگر سروش تقدیر و تشکرهایی را که من در این کتاب و جاهای دیگر از او کرده‌ام بخواند، از بی‌انصافی خود شرمنده خواهد شد. البته دوستی مقول به تشکیک است و می‌تواند دو طرفه نباشد. از طرف من توصیف دوستی این بود که مستندا گذشت، و آنرا نیز قطع نکرده ام.

بحث هفتم. اصل اسلام و اسلام واقعی

سروش مدعی شده «بالاخر از تکفیر، تکبری است که در کلام وی موج می‌زند که خود را واصل به اصل اسلام می‌داند و دیگران را نامحرمان محروم!» یا «همچنان بر وجود "اسلام واقعی و ثابت" اصرار می‌ورزد و خود را متولی آن می‌پندارد و بدیگران طعن خروج از دایره اسلام می‌زند؟»

در پاسخ عرض می‌کنم دعاوی فوق همگی نسبت‌های خلاف واقع است. سروش در اینجا چند مقام مختلف را دانسته یا ندانسته با هم خلط کرده، سپس سهوا یا عمدا نتایج نادرست و خطرناکی گرفته است.

اولا اصل اسلام یا اسلام واقعی و ثابت نفس الامری به نظر من و قاطبه مسلمانان سنتی، نویسنده و نواندیش وجود دارد. این همان اسلامی است که خدا به پیامبرش نازل کرده است و منبع شناخت آن عقل، کتاب خدا و

سنت رسول اوست. سرورش به مثابه مسلمان تجدید نظرطلب البته منکر وجود این مرتبه از اسلام است، یعنی نه اصلی برای اسلام قائل است، نه ثبوتی و نه واقعیته. از منظر وی اسلام برساخته ذهن بشری محمد بن عبدالله و حاصل تعامل او با دیگر اذهان بشری است؛ و سرورش در انکار اصالت، واقعی بودن و ثابت بودن اسلام صراحت دارد و تعارفی نمی‌کند.

ثانیا به نظر مسلمانان نواندیش (از جمله این‌جانب) و مسلمانان نوسنتی و بسیاری از مسلمانان سنتی درک ما از اسلام لزوماً مطابق با اسلام واقعی نیست و امکان دارد ما در درک آن خطا کنیم. در علم اصول فقه در اینکه حکم الله ظاهری (فهم مجتهد) با حکم الله واقعی (در نفس الامر مستقل از فهم مجتهدان) چه نسبتی دارد دو رویکرد به چشم می‌خورد: یکی به قول به «تخطئه» یا پذیرش امکان خطا در اجتهاد و امکان عدم مطابقت حکم ظاهری با حکم واقعی، در عین اعتبار و حجیت این فهم به شرط رعایت شرائط و آداب اجتهاد. دیگری قول به «تصویب» به این معنی که هر فهمی که فقیه در اجتهاد خود به آن برسد همان حکم الله واقعی است، و ورای فهم فقیه حکم الله واقعی وجود ندارد یا متناسب با فهم فقیه حکم واقعی تغییر می‌کند. در حقیقت در رویکرد دوم حکم الله به ظاهری و واقعی تقسیم نمی‌شود. اگر این دو رویکرد را از حکم فقهی به تمام تعالیم اسلامی تعمیم دهیم، می‌توانیم بگوئیم که «مخطئه» کسانی هستند که اسلام واقعی را از فهم علما از آن، که وقوع خطا و عدم انطباق بر اسلام واقعی در آن محتمل است، تفکیک می‌کنند؛ و «مصوبه» کسانی هستند که به چنین تفکیکی قائل نیستند و هر فهمی از اسلام را خود اسلام و صواب می‌دانند. در تلقی مصوبه ملاکی برای تشخیص خطا در فهم دین ارائه نمی‌شود. دین‌شناسی سرورش «مصوبه» است، و با دین‌شناسی کدیور (مخطئه) ناسازگار است. این دومین محل نزاع با سرورش است.

ثالثا از منظر اسلام نواندیش اصل اسلام (اسلامی واقعی و ثابت نفس الامری) را خدا می‌داند و پیامبرش و نهایتاً اولیاء دین (راسخون فی العلم). این سطح از اسلام در اختیار علمای دین یا در انحصار ایشان نیست! کدیور و هیچ کس دیگری متولی اسلام واقعی نیست، و فهم اسلام واقعی نیز در انحصار او یا هیچ کس دیگری نمی‌باشد.

سروش با من در این موارد نزاع دارد: اول، او اصل اسلام (اسلام نفس الامری) را انکار می کند، من باور دارم. دوم، من از منظر مخطئه به درک اسلام می نگرم، او از منظر مصوبه. سوم، او اسلام ظاهری و فهم اسلام واقعی (از منظر مخطئه) را یکی فرض کرده در حالی که اولی اصطلاحی فقهی و دومی اصطلاحی اصولی و الهیاتی است. ملاک مسلمانی اسلام ظاهری است و تنها ملاک احراز آن اظهار خود فرد است. چهارم، من و سروش در فهم اسلام (سطح کلامی) که بحثی الهیاتی کلامی است نزاعی بنیادین داریم. اما این نزاع هیچ ربطی به خروج شخص از اسلام یا تکفیر او ندارد. اینکه به کسی که با شما نزاعی الهیاتی دارد، و دیدگاه الهیاتی شما را نقد می کند، بگویید «تکفیرگر» مغالطه محض و بی اطلاعی یا غفلت از تمایز بحث فقهی و الهیاتی است.

بحث هشتم. افترای نسبت «خروج از اسلام»

سروش در پاسخ این سوال «آقای کدیوردر چند مورد شما و آقای مجتهد شبستری و خانم وسمقی را به انحراف و خروج از اسلام و دین متهم کرده اند که همانا تکفیر شماهاست. در غرب قرنهایست سنت تکفیرگری را ترک گفته اند و لذا این شیوه ناخوشایند بسیار زشت تلقی می شود و لکه سیاهی در کارنامه شخص تکفیرگر خواهد بود.» نوشته است: «این امر واقعا اسفانگیزست و بدعت مذمومی ست که در عالم روشنفکری و نواندیشی دینی سابقه ندارد. گویا بازهم باید شاهد بلند کردن چماق تکفیر و تهمت " خروج از اسلام و انحلال اسلام و آوردن دین تازه " باشیم، بجای نقد علمی منصفانه و محققانه.» (۳۱)

نسبتی که برای نخستین بار در این پرسش به من داده شده که مسلمانان تجدیدنظرطلب را «خارج از اسلام و در نتیجه تکفیر کرده ام» افترای زشت و کذب محض است. سروش هم تحقیق نکرده همان افترا را به من تکرار کرد و ادعا نمود که من او و دیگر تجدیدنظرطلبان را متهم به «خروج از اسلام» کرده ام. سروش در یادداشت بعدیش «نهی از منکر شیخ تکفیرگر» این بهتان را تکرار کرد. من نه تنها در مقاله مذکور بلکه در هیچ جای دیگر سروش و دیگر تجدیدنظرطلبان مسلمان را به «خروج از اسلام» متهم نکرده ام، بلکه برعکس در آن مقاله چنین نوشته ام:

«شش. آیا ابراز هر رائی - ولو به نظر دیگران کاملا نادرست و خلاف محکمت کتاب و سنت - باعث خروج گوینده از اسلام نمی شود؟ خیر، تا زمانی که گوینده خود را مسلمان معرفی می کند محکوم به مسلمان بودن است و با او معامله مسلمان می شود. قرار نیست گوینده این آراء تجدیدنظرطلبانه مرتد معرفی شود یا تکفیر گردد، خصوصا اینکه در جای خود استدلال کرده ام که تحقیقا «هیچ مجازات دنیوی» برای مرتد وجود ندارد، نه اعدام، نه انتقال اموال به وارث، و نه جدایی از همسر. با صراحت عرض می کنم با امر اندیشه ای باید مواجهه اندیشه ای کرد، نه مقابله حذفی. اگر برهانی قوی در کف است چه نیازی به حذف و ایجاد محدودیت؟

هفت. ... در میان برخی مسلمانان تجدیدنظرطلب این گرایش به چشم می خورد که نقد را به یکی از این دو حربه عملا محکوم می کنند یکی اینکه گویی نقد رای تجدیدنظرطلبانه آنها نقض حق آزادی بیان ایشان است، و دیگری نقد رای تجدیدنظرطلبانه آنها به معنی تکفیر، صادر کردن حکم ارتداد و خروج آنها از اسلام است. اگر مسلمان تجدید نظرطلبی چنین تمایلات یا توهماتی دارد بداند که آزادی بیان انحصاری به امثال ایشان ندارد و منتقدان هم به اندازه ایشان حق دارند آراء خود را ابراز کنند و آراء تجدیدنظرطلبانه را نقد کنند. نقد قول نقد قائل نیست. مسلمان تجدید نظرطلب مجاز است بگوید اسلام این گونه است که او فهمیده است. منتقد هم حق دارد بگوید به این دلایل این گونه معرفی اسلام نادرست است و منجر به انحلال اسلام می شود». (۳۲) بنابراین اینکه من به سروش و دیگر تجدیدنظرطلبان مسلمان نسبت «خروج از اسلام» داده ام کذب محض و افتراپی ناجوانمردانه است.

بحث نهم. نسبت «انحلال اسلام» ربطی به تکفیر ندارد

سروش چهار بار در مرداد ماه جاری اتهام «انحلال اسلام» را دلیل تکفیر خود و همکرانش از جانب من دانسته است. من در مقاله خود دو بار واژه «انحلال اسلام» را در عبارت زیر به کار برده ام: «... اگر مسلمان تجدید نظرطلبی چنین تمایلات یا توهماتی دارد بداند که آزادی بیان انحصاری به امثال ایشان ندارد و منتقدان هم به اندازه ایشان حق دارند آراء خود را ابراز کنند و آراء تجدیدنظرطلبانه را نقد کنند. نقد قول نقد قائل نیست. مسلمان

تجدید نظر طلب مجاز است بگوید اسلام این گونه است که او فهمیده است. منتقد هم حق دارد بگوید به این دلایل این گونه معرفی اسلام نادرست است و منجر به انحلال اسلام می شود. زمانی که آراء ابراز شده دقیقاً به تغییر ماهیت اسلام یا تغییر هسته اسلام مربوط می شود (برای چهار طیفی که به هسته سخت اسلام قائل هستند نه برای مسلمانان تجدید نظر طلب)، یعنی بحث در مؤلفه های اساسی و اجزای بنیادی اسلام از قبیل وحی، کلام الله، پیامبری و بعثت پیامبر است همان قدری که تجدید نظر طلب حق دارد داد سخن بدهد، منتقد هم اخلاقاً مجاز است در نادرستی چنین رویکردی استدلال کند و رویکرد تجدید نظر طلبانه را انحلال اسلام معرفی کند. این با شنونده خردمند است که مدعای تجدید نظر طلبان را بپذیرد یا رویکرد نواندیشان منتقد ایشان را. در بازار اندیشه هر کسی آزادانه متاع خود را عرضه می کند. این که مشتری متاع چه کسی را بپذیرد به خرد او موکول است. قوت استدلال، متانت برهان و مرغوبیت متاع است که بازار را به دست می گیرد نه چیز دیگر.»

من از آنچه گفته ام دفاع می کنم. مسلمان تجدید نظر طلب به زعم خود مرتکب «انحلال اسلام» نشده است، لذا خود را همچنان مسلمان می داند. به همین دلیل او نه تنها بر مبنای اسلام نواندیش بلکه از منظر اسلام سنتی نیز قابل تکفیر و صدور حکم ارتداد نیست. سروش باید استدلال کند که آرائی که اشاره شده «انحلال اسلام» نیست، اما حق ندارد نسبت مذکور را حمل بر تکفیر شدن خودش نماید. این حق من بر اساس آزادی بیان است که مبتنی بر استدلال فوق بگویم و می گویم آنچه انجام شده «انحلال اسلام» از سوی ایشان است.

ضمناً در عبارت زیر سروش بدون ارائه کمترین سند و مدرکی هشت اتهام دیگر به منتقد خود به این شرح وارد کرده است: «مدعی متوهم که دستگاه تفتیش عقاید باز کرده و مفاهیمی من عندی را کنار هم نشانده و آنها را هسته های سخت اسلام شمرده و دگرگونه اندیشان را مرتد و ملحد خوانده و تولیدات انبوه کارخانه کافر تراشی او صورتاً و ماداً به انحلال اسلام خواهد انجامید.» در پاسخ می گویم: باطل بودن همه این افتراها روشن است و نیازی به شرح ندارد.

بحث دهم. نسبت‌های خلاف واقع سروش

الف. سروش به من نسبت داده که به او تهمت "آوردن دین تازه" زده ام. در سر تا سر مقاله طیف های جدید حتی یک بار هم از تعبیر «آوردن دین تازه» استفاده نکرده ام!

آری، در مقاله طیف‌های جدید اسلامی تنها یک بار از ارائه «دینی متفاوت با اسلام» استفاده شده است، بدون اینکه به احدی نسبت داده شود. تعبیر من این بوده است: «عنوان تجدیدنظر طلبی را با ادعای حداقلی تجدیدنظر در بنیادها و اساس اسلام مطرح می‌کنم که استدلال آن بسیار آسان است: مقدمه اول. باور به قرآن به عنوان کلام الله از بنیادهای اسلام است. مقدمه دوم. نفی این باور و تغییر آن به کلام بشری تجدیدنظر در بنیادهای اسلام است. مقدمه سوم. تجدیدنظر در بنیادهای اسلام ارائه دینی متفاوت با اسلام است. البته جواب مسلمانان تجدیدنظرطلب قاعدتا این است: ما اموری را که در آن تجدیدنظر کرده ایم را از بنیادهای اسلام نمی‌دانیم. در این صورت نزاع به این برمی‌گردد که آیا اساسا اسلام بنیادی دارد یا نه؟» با صراحت عرض می‌کنم: «ارائه دینی متفاوت با اسلام» از لوازم تجدیدنظرطلبی دینی است و هیچ دلالتی به تکفیر ندارد.

ب. سروش ادعا کرده است که «[۱] این همان کسی است که پس از ذکر نام کسروی و علی دشتی [۲] صریحاً می‌گوید: سروش و شبستری و وسمقی و امیر معزی روشنفکرانی «اسلام‌ستیزند» [۳] که «دینی متفاوت با اسلام» آورده‌اند [نه قرائتی متفاوت از اسلام] و [۴] موجب "انحلال اسلام" شده اند [۵] و از اسلام «فقط ادعای آن» را دارند و حتی در این ادعا هم صادق نیستند و «توریه و تقیّه» می‌کنند (کلمات داخل گیومه برگرفته از سخنرانی وی در ۲۷ فوریه ۲۰۲۲ است). [۶] یعنی هم سخنانشان را کفر و هم خودشان را کافر و بی‌اعتقاد به اسلام شمرده است. این‌ها اگر تکفیر نیست پس تکفیر چیست؟» شماره های داخل کروشه از من است. سروش در اینجا شش ادعا کرده است. راستی‌آزمایی این دعوی به این شرح است:

اولا در مقاله طیف های جدید اسلامی نام کسروی و دشتی قبل از نام تجدیدنظرطلبان مسلمان ذکر نشده است! بلکه اسم تجدیدنظرطلبان مسلمان در انتهای بحث چهارم مقاله آمده و ۴۲۸ کلمه بعد، نام کسروی و دشتی در بحث پنجم ذکر شده است. عبارت من این است: «برخی دعاوی تجدیدنظرطلبانه مسلمانان تجدیدنظرطلب با [دعاوی] غیرمسلمانان اعم از اسلام ستیزان و مستشرقان نزدیکتر است تا به مسلمانان سنتی، نوسنتی و نواندیش. برای مثال برخی آرای اخیر مسلمانان تجدید نظرطلب با آرای نویسندگانی همچون احمد کسروی (۱۳۲۴-۱۲۶۹)، علی دشتی (۱۳۶۰-۱۲۷۶) و مستشرقانی همچون ایگناک گلدزیهر Ignac Goldziher (۱۸۵۰-۱۹۱۲)، جان ونزبرو John Wansbrough (۲۰۰۲-۱۹۲۸) و پاترشیا کرون Patricia Crone (۲۰۱۵-۱۹۴۵) شباهت غیرقابل انکاری دارد. تنها فرقی این است که مستشرقان نامبرده مسلمان نیستند، در حالی که تنها تازگی سخنان مسلمانان تجدیدنظر طلب این است که ایشان دقیقاً همان حرفها را به عنوان مسلمان می زنند. در این زمینه می توان تناظر یک به یک برقرار کرد.»

ثانیا اینکه سروش ادعا کرده من وی و سه نفر دیگر را «صریحا روشنفکرانی اسلامستیز» معرفی کرده ام «کذب محض» است. من در مقاله مذکور تنها یکبار از واژه اسلامستیز استفاده کرده ام و آن این است:

«مسلمانان نواندیش وحی را کلام الهی می دانند و محمد (ص) را پیامبر و پیامرسان خداوند می دانند نه پیام ساز، پیامبر تابع وحی است نه اینکه وحی تابع اوصاف بشری او باشد، در اسلام خدا و توحید محور دین است نه شئون بشری محمد بن عبدالله. محمد بن عبدالله (ص) عبد، مبعوث و برگزیده خدا و اسوه حسنه حیات طیبه مؤمنانه است؛ اسلام مبتنی بر ایمان آزادانه و توأم با اختیار است و اسلام آوردن اجباری و توأم با زور یعنی سلطه اقتدارطلبانه از بنیاد با تعالیم قرآن و پیامبر و اسلام منافات دارد. خدا و پیامبر، وحی و قرآن مسلمانان نواندیش به مسلمانان نوسنتی و سنتی بسیار نزدیکتر است تا به مسلمانان تجدیدنظر طلب. این نکته به غایت مهمی است. یعنی مسلمانان نواندیش با برخی دستاوردهای مسلمانان تجدیدنظرطلب همانقدر احساس غرابت و بُعد می کنند که با دستاوردهای اسلام پژوهان اسلامستیز.» اسلام پژوهان اسلامستیز در همین مقاله معرفی شده اند: گلدزیهر،

ونزبرو و کروون. بنابراین اینکه من سروش و دیگر تجدیدنظرطلبان مسلمان را «اسلام ستیز» خوانده ام افتراایی زشت است، و ادعای این که چنین نسبتی را «صریحا» هم داده باشم افتراایی زشت تر.

ثالثا در بند الف گذشت که «ارائه دینی متفاوت با اسلام» تنها یک بار در تمام مقاله استفاده شده، و اولاً به کسی نسبت داده نشده، ثانیاً از لوازم تجدیدنظرطلبی دینی است و هیچ دلالتی به تکفیر ندارد.

رابعا تعبیر «انحلال اسلام» را در بحث پیش تحقیق کردم و نشان دادم که اولاً صریحا به کسی نسبت نداده ام، ثانیاً چنین نسبتی اگر به مسلمان معینی هم نسبت داده شده بود، حتی در فقه سنتی دال بر تکفیر نیست، چه برسد در فقه نواندیش.

خامسا در مقاله مذکور تقیه و توریه در باره مسلمانان تجدیدنظرطلب به صورت «پرسش» مطرح شده است؛ یعنی من گفته‌ام: «با توجه به اینکه آقای خمینی در سال ۱۳۵۷ در معرفی جمهوری اسلامی تقیه یا توریه کرد؛ و روشنفکر معنویت‌گرای فرادینی هم بیش از یک دهه در معرفی نسبت خود با اسلام همین روش را پیش گرفته بود، اکنون این پرسش قوی مطرح است که آیا روشنفکران مسلمان تجدیدنظرطلب در ادعای مسلمانی تقیه و توریه نمی‌کنند؟ امیدوارم من اشتباه کنم.» آیا سروش علامت سؤال و ابراز امیدواری به اشتباه کردن را ندیده است؟! متواضعانه عرض می‌کنم: پرسش جرم نیست. سروش می‌توانست به جای سرکوب پرسش‌گری و پرسش‌گر صریحا پاسخ دهد.

سادسا سروش بار دیگر چنین ادعا کرده است: «یعنی هم سخنانشان را کفر و هم خودشان را کافر و بی‌اعتقاد به اسلام شمرده است. این‌ها اگر تکفیر نیست پس تکفیر چیست؟» آیا سروش تصریح مرا در انتهای عبارت قبلی ندیده است؟ «بار دیگر تکرار می‌کنم تا کسی صریحا اسلام را انکار نکند مسلمان محسوب می‌شود و به لوازم گفته‌ها و اعمالش اخذ نمی‌شود.» پرسش از کسی به معنای نسبت کفر، و کافر دانستن و بی‌اعتقاد دانستن به اسلام نیست. آنچه سروش از عبارات تقطیع شده من فهمیده سوء تفاهم و تلقی عوامانه از تکفیر است که هیچ

ربطی به تکفیر فقهی ندارد. پرسش از این گونه امور حتی در فقه سنتی هم تکفیر نیست چه برسد به فقه نواندیش که اصلاً تکفیر ندارد.

نتیجه بحث دهم. سروش در عبارات این بحث هفت نسبت به من داد که پنج نسبت آن «کذب محض» و دو مورد آن («ارائه دینی متفاوت با اسلام» و «انحلال اسلام») هم صریحاً به کسی نسبت داده نشده و دلالتی بر تکفیر ندارد.

بحث یازدهم. حد و اندازه خود را شناختن

سروش به من نصیحت کرده است که: «عالمان بی عمل نباشیم، واعظان غیر متعظ نباشیم، حد خود را و حد سخن گفتن خود را بدانیم.» و نیز نوشته است: «روشنفکری / نواندیشی دینی که حاصل بصیرت‌ها و شجاعت‌های نظری و عملی جمعی از دردمندان و امید آینده جمعی از مومنان معرفت‌اندیش است نباید به دست مدعیان متوهم، که هر چه دارند از همین سفره بر گرفته‌اند، سر بریده شود.»

الف. به فرموده امام علی (ع): مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا فَلْيَبْدَأْ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ، وَلْيَكُنْ تَأْدِيبُهُ بِسِيرَتِهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ، وَمُعَلِّمٌ نَفْسِهِ وَمُؤَدِّبُهَا أَحَقُّ بِالْإِجْلَالِ مِنَ مُعَلِّمِ النَّاسِ وَمُؤَدِّبِهِمْ. (۳۳) «هر که خود را پیشوای مردم خواهد، باید که پیش از ادب کردن دیگران به ادب کردن خود پردازد و باید که ادب کردن دیگران به کردار باشد، نه به گفتار. کسی که آموزگار و ادب کننده خویش است، سزاوارتر به تعظیم است، از آنکه آموزگار و ادب کننده مردم است.» اما لزوم دانستن حد و اندازه هم حرف درستی است. امام علی (ع): الْعَالِمُ مَنْ عَرَفَ قَدْرَهُ وَكَفَى بِالْمَرْءِ جَهْلًا أَلَّا يَعْرِفَ قَدْرَهُ (۳۴) «دانا کسی است که قدر خود را بشناسد، و در نادانی انسان این بس که ارزش خویش نداند.»

ظاهراً مراد سروش این است که کدیور او را نقد نکند، چرا که نقد سروش در حد و اندازه کدیور نیست! متواضعانه عرض می‌کنم که اندازه‌ها در نقد علمی معلوم می‌شود، نه در ادعاها. بعد هم کریمانه «مدعی متوهم»

را - که من باشم - نواخته که هرچه دارد از سفره ایشان برگرفته است. «روشنفکری / نواندیشی دینی» در گفتمان سروش یعنی خود وی، آن چنان که «نظام» در گفتمان جمهوری اسلامی یعنی مقام رهبری. اثبات قضایای موجه کلیه و سالبه کلیه به غایت کار دشواری است. معنای این ادعا این است که کدیور از هیچ کس چیزی یاد نگرفته الا از سروش و دیگر تجدیدنظرطلبان دینی! راستی مطالب «چالش اسلام و قدرت»، «طیف های جدید اسلامی» و «از ملاک مسلمانی تا مؤلفه های اسلام» متعلق به سروش و همفکران اوست و کدیور از ایشان آموخته است؟! اما من قبلاً نوشته ام: «محمد مجتهد شبستری از شاخص ترین نواندیشان دینی ایران پس از انقلاب است. طی یک ربع قرن دوستی، از منش و روش او بسیار آموخته ام. مجتهد شبستری متفکری غوطه ور در افکار الهیاتی، دنیادیده، با اخلاق، و بدور از مرید و مرادبازی است که اهل حاشیه و هیاهو نبوده است.» (۳۵) «من از سروش متقدم بهره برده ام و او را در زمره خادمان فرهنگ، علم، فلسفه، و عرفان ایران می دانم.» (۳۶) اما بهره‌وری من از مجتهد شبستری متقدم و سروش متقدم به‌نحو «قضیه موجه جزئی» است. لذا این ادعا که من «هر چه دارم» از ایشان است، ادعایی گزاف است.

ب. و اما اینکه سروش آنچه دارد از سفره چه کسانی برگرفته است؟! وی عادت ندارد به منابع اصلی آراء خود اشاره کند. سالها بعد من دانستم که برخی از مهمترین آراء سروش تولیدی خودش نیست. (۳۷) ارائه تفصیلی مستندات این ادعا را به مقال و مجالی دیگر موکول می‌کنم.

خاتمه

برای آن که بدانیم سروش درباره باورهای دینی منتقدانش چگونه قضاوت کرده است یک نمونه می آورم. وی در پاسخ به نقدهایی که بر مدعیاتش درباره "وحی به مثابه خوابهای محمد" می‌شد در یکی از سخنرانی‌هایش در سال ۱۳۹۵ گفته است: «اصلاح طلبی سیاسی به اصطلاح در ایران ما یک پوستی دارد می‌اندازد و می‌خواهد که احتمالاً به حکومت نزدیک تر بشود. حکومت از اینها قول گرفته که باید راه خودشان و خط خودشان را از

پاره‌ای کسان جدا بکنند و اینها برای اعلام جدایی و برای اعلام انفصال، به جای این که از در مشروعی وارد بشوند، از این تهمت نامشروع آغاز کردند تا به حکام و به مصادر امور چراغ سبزی بدهند و اشاره کنند که ما راهمان را از فلان و فلان فی المثل جدا کردیم ... پاره‌ای از کسانی هم که این کارها را کردند که من می‌شناسمشان، ذره‌ای نه دلشان برای دین می‌سوزد، نه برای پیغمبر می‌سوزد، نه برای قرآن می‌سوزد، من شخصاً می‌شناسمشان. حالا اگر یک کسی بود که از سر تشرع می‌کرد، از سر تدین می‌کرد، واقعاً عشق و علاقه به پیامبر داشت، باز آدم می‌گفت که خوب حالا یک وجهی دارد. اصلاً چنین چیزی هم نیست. از کسانی که من می‌شناسم ذره‌ای اعتقاد به این مقولات ندارد، بنابراین چه انگیزه‌ای می‌تواند دنبال این باشد؟ دفاع از دین که نیست، فقط تخریب یک نفر است. تخریب این یک نفر آن هم در جامعه دینی...» (۳۸) سروش این‌گونه بی‌مبالات درباره اعتقادات دینی برخی از منتقدانش - که همگی از مروجان سابق وی بوده اند - اظهار نظر کرده است. وی با کدام مجوز اخلاقی و دینی خود را مجاز دانسته اینگونه به منتقدانش افترا بزند و آنها را بی‌اعتقاد به دین، پیامبر و قرآن معرفی کند؟ اگر بخواهیم با تلقی عوامانه سروش از تکفیر داوری کنیم، آیا این «تکفیر» نیست؟!

دو بخش سوء تفاهم‌های برخاسته پیرامون سلسله مقالات «چالش اسلام و قدرت» و کوچ عبدالکریم سروش از نواندیشی دینی به تجدیدنظرطلبی اسلامی در مقاله بعدی مطرح خواهد شد.

جدول تطبیقی برخی اختلافات فکری سروش و کدیور

وجوه تمایز	رویکرد سروش	رویکرد کدیور
استراتژی مواجهه با رقیب	اتهامات شخصی	نقد ساختاری اندیشه
تکفیر	استنتاج فقهی از تلقی عوامانه از تکفیر	نفی مطلق تکفیر (تلقی فقهی، تلقی عوامانه)
اسلام واقعی	انکار اسلام نفس الامری	باور به اسلام نفس الامری
امکان خطا در فهم از اسلام	تصویب (فقدان ملاک تشخیص خطا در فهم دین)	تخطئه (امکان وقوع خطا در فهم اسلام واقعی)
سطوح اسلام	عدم تمایز بین اسلام ظاهری و فهم از اسلام	تمایز بین اسلام ظاهری و فهم از اسلام
نوع فهم از اسلام	بحث جامعه‌شناختی	بحث الهیاتی

جمع‌بندی

موضوع این مقاله «دفاعیه شخصی» و پاسخ به اهمّ اتهاماتی است که عبدالکریم سروش در مرداد ماه جاری متوجه من کرده است: اتهام تکفیرگری و اهم سوء تفاهم‌هایی که پیرامون مقاله «طیف‌های جدید اسلامی» برخاسته است. نویسنده بسیار متاسف است که بحث «نقد ساختاری اندیشه» به بحث انحرافی اتهامات شخصی و در نتیجه دفاع و رفع این اتهامات منحرف شده است.

سروش می‌توانست به نقدهای کدیور در سلسله مقالات «چالش اسلام و قدرت» و تقسیم بندی او در مقاله «طیف‌های جدید اسلامی» پاسخ منطقی دهد. اما او راه دیگری انتخاب کرد و به‌جای پاسخ علمی با حربه بهتان تکفیر، خشونت غلیظ گفتاری و افترا به میدان آمد، تا رقیب را «به هر قیمتی ولو ضداخلاقی» از میدان به‌در کند.

کدیور در نسخه انگلیسی کتاب «توهین به مقدسات و ارتداد» (منتشر شده در اردیبهشت ۱۴۰۰) «عبدالکریم سروش را شناخته شده ترین روشنفکر دینی معاصر ایران» معرفی کرده است.

این همان کتابی است که سروش در نوشته اخیرش آن را استهزاء کرد.

اگر سروش تقدیرهایی را که کدیور در این کتاب و جاهای دیگر از او کرده بخواند، از بی انصافی خود شرمنده خواهد شد.

سروش در سه واکنش در مرداد ماه جاری مجموعاً «۲۸ مرتبه» صریحاً کدیور را به تکفیر خود متهم کرده است!

البته بلافاصله تذکر داده که این تکفیرگر «در حدّ و مرتبته نیست که بتواند کسی را تکفیر کند یا تکفیرش نفوذ و خریداری داشته باشد».

اگر رتبه علمی کدیور در چنین مرتبه نازلی است، چرا افلاک نشینان معرفت نگران شده اند؟!

سروش حتی بر اساس موازین فقه سنتی قابل تکفیر نیست، و هرگز تکفیر هم نشده است.

سروش نخستین بار در بهمن ۱۳۹۴ به کدیور تهمت زد که وی را تکفیر کرده است.

کدیور هرگز سروش و هیچ کس دیگر را نه تنها تکفیر نکرده و حکم به ارتداد نداده، زیرا او اصولاً به تکفیر و ارتداد قائل نیست؛ بلکه برعکس، وی سروش را تا زمانی که خود را مسلمان می داند، محکوم به مسلمانی می داند. نقدهای ساختاری کدیور به آراء سروش متأخر به جای خود باقی است، و هیچ منافاتی با قول به مسلمانی او ندارد.

سروش تکفیر را با تلقی «عوامانه» به کار می برد، اما از آن نتیجه «فقهی» می گیرد. این مغالطه محض است.

اینکه رأیی «انحلال اسلام» یا «تجدیدنظر در اسلام» است، بحثی علمی و کلامی است. از این انتقادات در طول تاریخ اسلام بین علما به وفور یافت می شود.

هیچ کس این نسبتها را به معنی صدور حکم تکفیر و ارتداد تلقی نکرده است. به عنوان نمونه نقدهای بسیار تند و تیز شیخ مفید به استادش شیخ صدوق.

سروش با کدیور در این موارد نزاع دارد:

اول، او اصل اسلام (اسلام نفس الامری) را انکار می کند، کدیور باور دارد.

دوم، کدیور از منظر مخطئه به درک اسلام می نگرد، او از منظر مصوبه.

سوم، سروش اسلام ظاهری و فهم اسلام واقعی (از منظر مخطئه) را یکی فرض کرده در حالی که اولی اصطلاحی فقهی و دومی اصطلاحی اصولی و الهیاتی است. ملاک مسلمانی اسلام ظاهری است و تنها ملاک احراز آن اظهار خود فرد است.

چهارم، کدیور و سروش در فهم اسلام (سطح کلامی) که بحثی الهیاتی کلامی است نزاعی بنیادین دارند.

اما این نزاع هیچ ربطی به خروج شخص از اسلام یا تکفیر او ندارد. اینکه به کسی که دیدگاه الهیاتی شما را نقد می کند، بگویید «تکفیرگر» مغالطه محض و بی اطلاعی یا غفلت از تمایز بحث فقهی و الهیاتی است.

کدیور تعبیرهای «انحلال اسلام» و «ارائه دینی متفاوت با اسلام» را صریحا به کسی نسبت نداده است. چنین اموری اگر به مسلمان معینی هم نسبت داده شده بود، حتی در فقه سنتی دال بر تکفیر نیست، چه برسد در فقه نواندیش.

پرسش از تقیه و توریه جرم نیست. سروش می توانست به جای سرکوب پرسش گری و پرسش گر صریحا پاسخ

دهد.

نسبتهای زیر به کدیور «کذب محض» است، و سروش مشخصا در این موارد به او «افترا» زده است:

۱. نسبت «خروج از اسلام» به سروش و دیگر تجدیدنظرطلبان مسلمان.

۲. این که وی و سه مسلمان تجدیدنظرطلب دیگر را «صریحا روشنفکرانی اسلامستیز» معرفی کرده است.

۳. نسبت "آوردن دین تازه" توسط وی.

بهره‌وری کدیور از مجتهد شبستری متقدم و سروش متقدم به‌نحو «قضیه موجهه جزئیه» درست است. اما

اینکه کدیور «هر چه دارد» از ایشان است، ادعایی گزاف است.

سروش در سال ۱۳۹۵ به منتقدانش افترا زده و آنها را بی‌اعتقاد به دین، پیامبر و قرآن معرفی کرده است. اگر

بخواهیم با تلقی عوامانه سروش از تکفیر داوری کنیم، آیا این «تکفیر» نیست؟!

یادداشت‌ها:

۱. ویرایش نخست این مقاله قبل از انتشار در اختیار بیست و دو نفر از فضایی حوزه علمیه قم، اساتید دانشگاه‌های آمریکا و ایران، و جمعی از نواندیشان دینی قرار گرفت و نویسندگان از دغدغه‌ها، انتقادات و پیشنهادات ارزشمند طیف متنوعی از اهل نظر مطلع شد. از یکایک ایشان تشکر می‌کنم. اکثر آنها به دلیل شرایط داخل کشور مایل به ذکر نامشان نیستند. یکی از دوستان قبول زحمت کرده مقاله را ویرایش کرده است. از ایشان به شکل مضاعف سپاسگزارم. بدیهی است مسئولیت مقاله با نویسنده است.

۲. مقاله من با عنوان «طیف‌های جدید اسلامی» (۸ اسفند ۱۴۰۰) تقسیم‌بندی جدیدی از مسلمانان ایران معاصر را در برداشت و در آن نام سی و سه نفر از اهل نظر زنده یاد شده بود. واکنشی از جانب هیچ‌یک از افراد نامبرده منتشر نشد تا اینکه پنج ماه بعد، تقطیعی چند دقیقه‌ای از این سخنرانی با عنوان «تجدیدنظرطلبان دینی» در یک کانال تلگرامی به نام جرعه منتشر شد (۱۰ تیر ۱۴۰۱) و متعاقب آن روزنامه رسالت در سرمقاله خود به این ویدئوی تقطیع شده پرداخت. (۱۴ تیر ۱۴۰۱) به این سرمقاله با عنوان زیر واکنش نشان دادم: [گل آلود کردن فضای نقد علمی](#) (۱۴ تیر ۱۴۰۱). از آن سی و سه نفر تنها عبدالکریم سروش به شیوه خاص خود (شش ماه بعد از انتشار آن) سه بار به مقاله مذکور واکنش نشان داد. ابتدا در قالب پاسخ کتبی به پرسش یکی از علاقه‌مندان (۳ مرداد ۱۴۰۱، کانال تلگرامی وی). من در انتهای گفتار [آقای طباطبایی، انقلاب و نظام، قسمت نهم](#): مقایسه اندیشه سیاسی طباطبایی و بازرگان - ۱ (۸ مرداد ۱۴۰۱) به دو پرسش شرکت‌کنندگان به اختصار پاسخ دادم. ویدئوی پاسخ کمتر از ۵ دقیقه‌ای من به این دو پرسش با عنوان «[پاسخ به بهتان تکفیر دکتر عبدالکریم سروش](#)» در شبکه یوتیوب منتشر شد. سروش در یادداشتی کتبی با عنوان «[نهی از منکر شیخ تکفیرگر \(بخش دوم\)](#)» (زیتون، ۱۳ مرداد ۱۴۰۱) برای دومین بار واکنش نشان داد. سومین واکنش وی هم تعریضی کوتاه در سخنرانی شرح مثنوی در تقبیح سلمان رشدی و ضارب وی (۲۳ مرداد ۱۴۰۱) بود: «[اخیراً هم که دیدید یکی دیگر از همین روحانیان باز وقتی که پای سخن به آراء بنده و آقای شبستری و دیگران رسید باز هم چماق تکفیر را بلند کرد، باز هم نام کسروی را در میان آورد. آدم تأسف می‌خورد که حتی بعضی از اینها می‌آیند و ترور سلمان رشدی را یا فتوای خمینی را تقبیح می‌کنند و محکوم می‌کنند و سرزنش می‌کنند اما خودشان در عمل دست به این کارها می‌زنند. خداوند همه ما را حفظ کند که دچار اینگونه خبط و خطا نشویم، عالمان بی عمل نباشیم، واعظان غیر متعظ نباشیم، حد خود را و حد سخن گفتن خود را بدانیم.» واکنش‌های سه‌گانه سروش شامل دو قسمت درهم تنیده به شرح زیر است: یک. خشونت گفتاری غلیظ، تحقیر و تحفیف بی‌پرده. این قسمت جلوه اخلاق و عرفان عملی سروش است، که تازگی هم ندارد. ضمن ابراز تاسف فراوان از چنین سنجیه‌ای، قضاوت درباره این شیوه برخورد را به خوانندگان وامی‌گذارم، و مطلقاً به این قسمت نمی‌پردازم، نه در این مقاله نه بعد از آن. دو. سوء تفاهم‌های علمی پدیدآمده درباره مقاله «طیف‌های جدید اسلامی» و سوء تفاهم‌های پدیدآمده در حاشیه سلسله مقالات «چالش اسلام و قدرت» \(۱۴۰۰-۱۳۹۹\). قسمت اخیر موضوع این مقاله و مقاله بعدی من است.](#)

۳. از «[ملاکهای مسلمانی](#)» تا «[مؤلفه‌های اسلام](#)» تفاوت بنیادی «تکفیر‌گری» با «نقد ساختاری» (۳۰ مرداد ۱۴۰۱).

۴. عبدالکریم سروش، سیاست‌نامه، جلد سوم: نصیحة الملوک، بی‌جا: انتشارات صقراط، زمستان ۱۳۹۸، ص ۹-۷. به گزارش «وبسایت دکتر سروش» نام کسانی که وی را تکفیر کرده اند به شرح زیر است: حسین نوری همدانی: مطالب سروش از سلمان رشدی

بدتر است. نظریه های مذهبی عبدالکریم سروش ریشه نبوت، قرآن و وحی را زده است. (مقاله سروش در انتظار سرنوشت سلمان رشدی، البرز محمودی، اسفند ۱۳۸۶) در همان تاریخ نام بهاءالدین خرمشاهی و مجید مجیدی هم به دست آمد (در دفاع از عبدالکریم سروش و سخنی با تکفیرکنندگان، رشید اسماعیلی). مکارم شیرازی (مجله افق حوزه، ۲۸ فروردین ۱۳۸۷) هم از سروش خواسته از گفته های خود توبه کند و برای جبران بکوشد. بررسی: از موارد چهارگانه مذکور حکم تکفیر و ارتداد به دست نمی آید. خرمشاهی و مجیدی فقیه نیستند که حکم تکفیر و ارتداد صادر کنند. نوری همدانی که تندتر از بقیه صحبت کرده در منبع مستقل گفته «اگر اقدام سروش از روی غرض باشد، مسلمانان باید به تکلیف خود عمل کنند.» (آیت الله نوری همدانی): برای سروش متاسفم، ۲۸ اسفند ۱۳۸۶، عصر ایران) این عبارت وی نص بر عدم صدور حکم تکفیر است، چرا که حکم تکفیر باید منجر (نامشروط) باشد، در حالی که این بیان معلق (مشروط) است. عبارت مکارم شیرازی هم با درخواست از سروش برای جبران جایی برای حمل بر تکفیر نمی گذارد. خود سروش در عبارتی که در متن مقاله آمده اقرار می کند که واکنش تند مراجع قم با دخالت رهبری منجر به تکفیر وی نشد!

۵. عبدالکریم سروش، که دل به دست کمان ابرویی است کافرکیش (وبسایت سروش، خرداد ۱۳۹۱)

۶. عبدالکریم سروش، سخنرانی پیامبران و عارفان، ۷ جولای ۲۰۱۲ [۱۷ تیر ۱۳۹۱]. تمجید از این موضع رهبری به کرات در سخنان سروش مشاهده می شود.

۷. در پایگاه اطلاع رسانی سروش به تاریخ ۹ خرداد ۱۳۸۹ به نقل از منبعی به نام مردمک [؟] آمده است: «جامعه مدرسین سروش را مرتد اعلام کرد: روزنامه کیهان در شماره دیروز خود [۸ خرداد ۱۳۸۹] خبر داد، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، عبدالکریم سروش، روشنفکر دینی را مرتد اعلام کرده است. در بیانیه منتسب به جامعه مدرسین که توسط [روزنامه کیهان] منتشر شده آمده است: سروش با تخطئه مبانی نظام اسلامی و ولایت فقیه ارتداد خود را بر همگان ثابت کرد و با همراهی اپوزیسیون خارج نشین در جهت سازماندهی فتنه ۸۸ همدستی خود با سازمان اطلاعاتی سیا و موساد را به اثبات رساند. این بیانیه را فقط روزنامه کیهان منتشر کرده و در سایت رسمی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم اثری از آن نیست. به همین خاطر صحت آن را مردمک تایید نمی کند.»

۸. محسن کدیور، چالش اسلام و قدرت، جلسه چهاردهم، ۳ مرداد ۱۴۰۰.

۹. مقتولان زنجیره ای پائیز ۱۳۷۷ تهران (داریوش فروهر، پروانه اسکندری، محمدجواد پوینده، محمد مختاری و ...). با «حکم غیابی ارتداد» توسط مأموران وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی ایران کشته شدند. من در سخنرانی شب ۲۳ رمضان ۱۴۱۹ق (۲۲ دی ۱۳۷۷) در مسجد جامع حسین آباد اصفهان تحت عنوان «حرمت شرعی ترور» استدلال کردم: «هیچ مرجع تقلیدی نمی تواند حکم اعدام غیرعلنی به اتهام ارتداد صادر کرده باشد.» در حکم دادگاه ویژه روحانیت آمده است: «[کدیور] با اظهار این مطلب که حکم ارتداد این افراد غیابا صادر [شده است] و این بدعتی است که در زمان حاضر پیدا شده است مسئولیت این قتلها را متوجه نظام نموده و با بیان مطلب کذب موجبات تشویش اذهان عمومی را فراهم می نماید.» (بهای آزادی: دفاعیات محسن کدیور در دادگاه ویژه روحانیت، به کوشش زهرا رودی، تهران: نشر نی، ۱۳۷۸، ص ۱۴۳-۱۴۲ و ۱۸۶-۱۸۴) «نظام» در ادبیات جمهوری اسلامی یعنی مقام رهبری. دادستان ویژه روحانیت تهران محمدابراهیم نکونام بعد از جلسه دادگاه صریحا به من گفت

که اتهام اصلی تو این است: «سیبل کرده ای روی رهبری!» (محسن کدیور، نورافشانی بر تاریخ‌خانه‌ی خبرگان: نظارت در نطفه خفه‌شده و فاجعه‌ی جداکردن مرجعیت از رهبری! مجموعه استیضاح خبرگان و رهبران جمهوری اسلامی (۱۳۶۱-۱۳۷۰)، دفتر اول. اسن آلمان: نشر اندیشه‌های نو، ۱۳۹۹، ص ۱۶-۱۷) در نخستین روزهای آزادی از زندان در سلسله مقالاتی در نقد کتاب بهای آزادی اینجانب این عبارت قابل توجه منتشر شد: «مگر ممکن است حکمی را محرمانه و غیرعلنی آن هم از دادگاه غیررسمی صادر کرد؟ پاسخ: اگر رهبر تشخیص دهد که مصلحت در محاکمه غیابی یا علنی‌نکردن حکم یا غیرعلنی اجرا نمودن رأیی باشد، قاضی و مجری خلافی نکرده‌اند و کارشان منطبق با قانون می‌باشد.» (محمدرضا بندرچی، نقد کتاب بهای آزادی، روزنامه رسالت، ۱۶ شهریور ۱۳۷۹، صفحه ۱۶) و این همان بود که دادگاه مرا به خاطر کوشش برای اثبات آن مجرم شناخته بود، یعنی صدور حکم غیرعلنی ارتداد توسط مقام رهبری!

۱۰. بازخوانی مبانی روشنفکری دینی در گفتگو با عبدالکریم سروش: ما هم به قرآن نگاه نقدی داریم و هم به پیامبر، (تیترا اول و مصاحبه‌ی افتتاحیه‌ی تارنمای تازه تاسیس زیتون، طاها پارسا، ۱۲ بهمن ۱۳۹۴). این مصاحبه ناظر به این سخنرانی بود: محسن کدیور، «تأملاتی در نواندیشی دینی در ایران معاصر» (دانشگاه ای‌اُند ام تگزاس، آبان ۱۳۹۴).

۱۱. محسن کدیور، انسداد باب نقد، ۳۰ بهمن ۱۳۹۴.

۱۲. «وهذا رأى يضّر صاحبه فى دينه، ويمنعه المقام عليه عن الاستبصار.» (شیخ مفید، تصحیح اعتقادات الامامیه، تصحیح حسین درگاهی، قم: المؤتمر العالمی لالفیه الشیخ المفید، ۱۳۷۱، ص ۱۳۸).

۱۳. «قد تكلف ما ليس من شأنه، فأبدى بذلك عن نقصه فى العلم وعجزه، ولو كان ممن وفق لرشده لما تعرض لما لا يحسنه، ولا هو من صناعته ولا يهتدى الى معرفة طريقه، لكن الهوى مرد/مود لصاحبه، نعوذ بالله من سلب التوفيق، ونسأله العصمة من الضلال.» (شیخ مفید، رساله فی عدم سهو النبى، تصحیح مهدی نجف، قم: المؤتمر العالمی لالفیه الشیخ المفید، ۱۳۷۱، ص ۲۰).

۱۴. «وهذا ما لا يذهب اليه مسلم ولا ملّى ولا موحد، ولا يجيزه على التقدير فى النبوة ملحد، وهو لازم لمن حكيت عنه ما حكيت، فيما أفتى به من سهو النبى عليه السلام، واعتلّ به، ودال على ضعف عقله، وسوء اختياره، وفساد تخيله.» (شیخ مفید، رساله فی عدم سهو النبى، ص ۳۰).

۱۵. اکبر گنجی، «قبض و بسط تئوریک عبدالکریم سروش»، بخش دوم: شیوه واکنش به منتقدان، رادیو زمانه، ۱۵ مهر ۱۳۹۵؛ محمد سهیمی، «دکتر عبدالکریم سروش با منتقدانش چه می‌کند؟» بخش اول و دوم، صدانت، ۲۳ آگوست ۲۰۱۶ (۲ شهریور ۱۳۹۵).

۱۶. علاوه بر عبدالکریم سروش، یکی از منسوبان و تنی چند از مریدان اتهامات متعددی در این شش هفته متوجه منتقد کرده‌اند.

۱۷. سوء تفاهمهای مرتبط با سلسله مقالات «چالش اسلام و قدرت» در مقاله بعدی تحلیل انتقادی خواهد شد.

۱۸. کافی است به تارنمایی که ناشر آثار و مروج آراء وی است مراجعه شود.

۱۹. بنگرید به ابوالقاسم فنایی، «اسلام، مسلمانی و روشنفکری دینی»، صدانت، ۸ مرداد ۱۴۰۱؛ رضا رضانی خورشیددوست، «کدام اسلام؟ به بهانه مناقشات سروش و کدیور»، زیتون، ۹ مرداد ۱۴۰۱؛ گفت‌وگوی فرزند نعمتی با علیرضا علوی تبار، «جناب‌بندی

های جدید در نواندیشی دینی»، روزنامه هم‌میهن، ۱۰ مرداد ۱۴۰۱؛ عباسعلی منصوری، «نقد محسن کدیور بر عبدالکریم سروش: تاملی در سنخ نقد و محل اختلاف»، صدانت، ۱۱ مرداد ۱۴۰۱؛ اکبر گنجی، «سروش و خدایی که جز نام نیست»، رادیو زمانه، ۱۹ مرداد ۱۴۰۱ [مقاله گنجی با این بحث تلازم دارد، اما مستقیماً به موضوع مورد اشاره نپرداخته است]؛ تکفیری اتفاق نیفتاده است: هسته سخت اسلام‌شناسی در گفتگوی طه پارسا با علیرضا علوی تبار، زیتون، ۴ شهریور ۱۴۰۱.

۲۰. به عنوان نمونه به یکی که هنوز در «کانال تلگرامی دکتر سروش» موجود است اشاره می‌کنم. وی در پاسخ به پرسش یکی از علاقه‌مندان در زمینه حدود رعایت پوشش اسلامی در تاریخ ۱ آبان ۱۳۹۴ وی را به آراء مرحوم احمد قابل و محسن کدیور ارجاع داد.

۲۱. نقدهای ساختاری ده‌گانه کدیور بر آراء سروش قبل از مهر ۱۳۹۹: [مناظره پلورالیسم دینی](#) (۱۳۷۷)، [وحی و تجربه دینی](#) (۱۳۷۹/۱۲/۱۱)، [قلب اسلام](#) (۱۳۸۷/۹/۳۰)، [معرفت معتدل دینی](#): بازاندیشی اعتقادی در زمینه دین، اسلام و قران (۱۳۹۴/۸/۵)، [معرفت معتدل مذهبی](#): بازاندیشی اعتقادی در زمینه پیامبر، تشیع و ائمه (۱۳۹۴/۸/۹)، [تاملاتی درباره نواندیشی دینی در ایران معاصر](#) (۱۳۹۴/۸/۱۷)، [انسداد باب نقد](#) (۱۳۹۴/۱۱/۳۰)، [از کلمه الله تا احمد و کلام الله](#) (۱۳۹۵/۱۰/۳)، [تأملی درباره وحی](#): نقد نظریه رؤیابنداری وحی (۱۳۹۶/۲/۴)، [اصلاح دینی در اسلام شیعی: تجارب، عبرتها و موازین](#) (۱۳۹۸/۲/۲۸).

۲۲. نصر حامد ابوزید، *التفکیر فی زمن التکفیر: ضد الجهل والزيف والخرافه، بیروت و رباط: المركز الثقافی العربی والدار البیضاء، ۲۰۱۴، ص ۵۵.*

۲۳. همین‌گرایش به نواندیشی دینی (تمایز بین دین و معرفت دینی) را در کتاب دیگرش هم قابل ملاحظه است: «اندیشه دینی از قوانینی که حرکت تفکر بشری را هدایت می‌کند به دور نیست، چرا که قداست و مطلق بودنش را از موضوعش (دین) نمی‌گیرد. در اینجا باید بین «دین» و اندیشه دینی تفاوت قائل شد. دین یک مجموعه از متون مقدس ثابت و تاریخی است، در حالی که اندیشه دینی اجتهادات بشری‌ست به منظور فهم آن متون، و تاویل و استخراج دلالت آنها. و لذا طبیعی است که اجتهادات هر عصر و زمانه در مقایسه با اجتهادات عصور دیگر متفاوت باشد. و بلکه طبیعی است که این اجتهادات در هر محیطی (واقعیت اجتماعی و تاریخی و جغرافی و قومیتی) نسبت به محیط دیگر و در همان چهارچوب در اختلاف باشند، و اینکه اجتهادات به همان اندازه در یک محیط یکسان و بین دو متفکر متفاوت باشند.» (نصر حامد ابوزید، *نقد الخطاب الدینی، الطبعة الثانية، القاهرة: سینا للنشر، ۱۹۹۴، ص ۱۹۷*)

۲۴. مقاله از «ملاکهای مسلمانی» تا «مؤلفه های اسلام» تفاوت بنیادی «تکفیرگری» با «نقد ساختاری» (۳۰ مرداد ۱۴۰۱)، بحثهای چهارم و نهم و پاورقی شماره ۲۶.

۲۵. کتاب «صدای یک تبعید: تأملاتی درباره اسلام» با این مشخصات:

Voices of an Exile: Reflections on Islam, Nasr Abu Zaid with Esther R. Nelson.
Westport, Connecticut: Praeger, 2004, p. 66.

۲۶. سمتهای محمد عماره (۲۰۲۰-۱۹۳۱): عضو مجمع البحوث الاسلامیه بالازهر، عضو هیئۀ کبار علماء الازهر، عضو المجلس الاعلی للثئون الاسلامیه مصر، و رئیس تحریر مجله الازهر تا سال ۲۰۱۵. او نویسنده ای کثیرالتالیف بوده است.

۲۷. نصر حامد ابوزید: «انا مسلم و فخور بأننی مسلم، أو من بالله سبحانه وتعالى وبالرسول عليه الصلاة والسلام وبالیوم الآخر» (روزنامه الاهرام، قاهره، ۱۹ ژوئن ۱۹۹۵)

۲۸. محسن کدیور، گل آلود کردن فضای نقد علمی، ۱۴ تیر ۱۴۰۱.

۲۹. اولاً در مصاحبه ای گفته ام: «آیت‌الله منتظری در بهمن ۱۳۷۷ به پرسش‌های ماهنامه کیان دربارهٔ دین، مدارا و خشونت» در باب تراحم» پاسخ داد. پاسخ‌های ایشان در مقاله مفصلی به نام «فقه در ترازوی نقد» توسط دانشمند محترم دکتر عبدالکریم سروش به نقد کشیده شد. آیت‌الله منتظری در تیر ۱۳۷۸ به مقالهٔ دکتر سروش به اختصار پاسخ دادند. استاد در این دو مقاله به شیوهٔ مألوفشان به روش سنتی سلوک کرده‌اند. من آن زمان در زندان اوین و درگیر دادگاه و کیفرخواست و نگارش دفاعیه بودم. هر سه مطلب را مدت‌ها بعد با تأخیر خواندم و اکثر اشکالات دکتر سروش به فقه سنتی در مقالهٔ عالمانهٔ «فقه در ترازوی نقد» را وارد یافتم بی‌آنکه لزوماً با نتیجه‌گیری وی موافق باشم.» (مصاحبه با نشریه تلاش، ۱۰ اردیبهشت ۱۳۹۰؛ کتاب الکترونیکی سوگنامه فقیه پاکباز، ۱۳۹۲، ص ۲۱۸؛ کتاب الکترونیکی مجازات ارتداد و آزادی مذهب، ۱۳۹۳، ص ۱۶ با تلخیص). ثانیاً در تیر ماه ۱۳۹۹ نسخه کاغذی از کتاب «حکمت‌ستیزی و بی‌اخلاقی: مجموعه آثار آقا علی مدرس (کار مجمع عالی حکمت اسلامی) در بوته‌ی نقد. (اسن آلمان: نشر اندیشه‌های نو، ۱۳۹۹) اولین کتاب کاغذی فارسی چاپ خارج از کشور خود را که در مقدمه آن ذکر خیری از سروش شده بود برای وی پست کردم. ثالثاً از سروش برای حضور در کلاس درس در دانشگاه دوک در تاریخ ۲۱ آبان ۱۳۹۹ برای تشریح دیدگاه‌هایش از زبان خودش دعوت کردم و ایشان را به دانشجویان خود معرفی نمودم.

۳۰. مقاله «فقه در ترازو»ی سروش معرفی و تلخیص شده است. در پاورقی علاوه بر معرفی مختصر او به خوانندگان از دو کتاب وی که به انگلیسی ترجمه شده یاد شده است. زمان انتشار کتاب در انگلستان: اردیبهشت ۱۴۰۰.

Mohsen Kadivar. Blasphemy and Apostasy in Islam: Debates in Shi'a Jurisprudence, Hamid Mavani (tr.), Series in Translation: Modern Muslim Thinkers, Edinburgh University Press, UK, 2021, P. vii, 66, 100-101.

۳۱. پرسشگر «شریفه سادات معینیان» اسم مستعار است. به احتمال بسیار زیاد نامبرده همان کسی است که قبلاً با اسم مستعار دیگری «افسانه فرامرزی» با سروش مصاحبه کرده و چهار مصاحبه وی با عنوان «روباروی رؤیا» در تارنمای زیتون منتشر شده است (خرداد تا شهریور ۱۳۹۶). سه سال بعد او با اسم حقیقی به دفاع از استادش برخاست: نقدی بر چالش اسلام و قدرت: نقد نقد کدیور بر سروش (صدانت، ۸ بهمن ۱۳۹۹). همو در تاریخ ۲۳ تیر ۱۴۰۱ پرسشهایی درباره مقاله «طیف‌های جدید اسلامی» و مشخصاً نسبت خروج از اسلام و نامسلمانی به تجدیدنظرطلبان را در یک کانال مباحثات قرآنی مطرح کرد. در آنجا به اجمال به وی پاسخ دادم و نوشتم که «بحث هرگز درباره خروج از اسلام نبوده بلکه بحث در نقد آراء مسلمانان تجدید نظرطلب بوده است». ده روز بعد مشابه همان پرسش را این بار با اسم مستعار «شریفه سادات معینیان» از استادش پرسید. والله عالم.

۳۲. محسن کدیور، طیف‌های جدید اسلامی (۸ اسفند ۱۴۰۰)

۳۳. سید رضی، نهج البلاغه، تصحیح صبحی صالح، (القاهرة: دارالکتب المصری، و بیروت: دارالکتب اللبنانی، ۲۰۰۴)، حکمت ۷۳، ص ۴۸۰.

۳۴. سید رضی، نهج البلاغه، خطبه ۱۰۳، ص ۱۴۹.

۳۵. محسن کدیور، مجتهد شبستری پیش قروال نواندیشی دینی رادیکال، ۷ مهر ۱۳۹۶.

۳۶. محسن کدیور، چالش اسلام و قدرت، گفتار چهاردهم: آبِ شوری نیست درمان عطش، ۳ مرداد ۱۴۰۰. در بخش بعدی مقاله در باره تقدیر من از سروش متقدم نکات بیشتری خواهد آمد.

۳۷. در این مجال بنگرید به دو مقاله زیر:

Hamid Vahid, 'Islamic Humanism: From Silence to Extinction, A brief analysis of Abdulkarim Soroush's thesis of evolution and devolution of religious knowledge', *Islam and science*, Vol 3 (Summer 2005) No. 1, pp. 52 & 54.

و میرسعید موسوی کریمی، سنجش‌گری هم‌دلانه و ناهم‌دلی سنجش‌گرانه: داوری بین سروش و فنائی، از قبض و بسط تا رؤیاهای رسولانه، دوفصل نامه دین و دنیای معاصر، سال هشتم، شماره ۲، پائیز و زمستان ۱۴۰۰، شماره پیاپی ۱۵، ص ۳۱-۳۰.

۳۸. عبدالکریم سروش، سلوک دیندارانه در جهان مدرن، جلسه دهم، ۳ اکتبر ۲۰۱۶ - ۱۲ مهر ۱۳۹۵، دقیقه ۸۰-۸۸، به نقل از اکبر گنجی، «قبض و بسط تئوریک عبدالکریم سروش»، رادیو زمانه، ۱۵ مهر ۱۳۹۵.

۱۴ شهریور ۱۴۰۱



kadivar.com

<https://kadivar.com/19788/>
kadivar.mohsen59@gmail.com

تمام حقوق محفوظ است.

نقل مطلب به هر صورت تنها با ذکر منبع مجاز است.